

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

زیارت، تغییر اردوگاه است.

خداوند روزی کرد و به عنوان نماینده‌های همه‌ی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در خدمت برخی از عزیزان جلسه به عتبات عالیات مشرف شدیم. تنها نرفتیم؛ همه‌ی شما همراه ما بودید. با دل، همه‌ی شما را همراه خودمان برده بودیم و در آن زیارت شریک بودید. به هر حال عنایت الهی بود؛ این توفیق نصیب شد و نایب‌الزیاره‌ی عزیزان بودیم. هنگام بازگشت به ایران در اتوبوس، چند نکته‌ای را برای دوستان، به‌عنوان ره‌توشه‌های معنوی این سفر و برخی تذکرات راجع به زیارت، گفتیم. چون می‌خواهم شریک همه‌ی روزی‌های معنوی این سفر زیارتی باشید، آن نکات را، علاوه بر آنچه در کتاب *ره‌توشه‌ی دیدار* خواندید و در بحث‌های زیارت در جلسات گذشته شنیدید، بازگو می‌کنم که به‌نوعی سوغات این سفر است و شاید همان مطالب باشد با بیانی دیگر.

نکته‌ی اولی که اشاره می‌کنم این است: خاطرتان هست حدیث بسیار عظیم‌القدر و پرمحتوایی را که بنیاد آموزه‌های اخلاقی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته، به نام حدیث جنود عقل و جهل که از امام موسی کاظم علیه‌السلام در جوامع بسیار معتبر روایی ما نقل شده است. آن حضرت این دو لشکر عقل و جهل را ترسیم کردند و سپاهیان و رزمندگان این دو لشکر را هم معرفی کردند؛ جنود عقل و جنود جهل. جهل یک‌وقت در برابر علم است، یک‌وقت در برابر عقل است. اینجا جهل به معنای نادانی نیست؛ به معنای جهالت و جاهلانیه رفتار کردن است.

حدیث بسیار عمیق و عظیمی است و ای کاش فراغت و فرصتی بود تا با هم می‌خواندیم و شاید حداقل یک سال طول می‌کشید تا فراز به فراز، یکی یکی این لشکریان را در سپاه عقل و سپاه جهل

معرفی کنیم. الان نمی‌خواهم وارد این بحث شوم؛ منتهی نکته‌ای را که در مسیر بازگشت به عزیزان عرض کردم و در خیمه‌گاه (کربلا) هم که با تعدادی از دوستان نشسته بودیم، گفتم، این بود که زیارت، در واقع تغییر اردوگاه است؛ از اردوگاه جهل به اردوگاه عقل. زائر با تشرّف به محضر مزور، از اردوگاه جهل که سرداران و رزمندگان آن، شهوت و غضب است؛ هوای نفس و دنیاطلبی است و رذائل اخلاقی... که در آن حدیث می‌توانید ببینید، زائر از این اردوگاه جدا می‌شود؛ صف جدا می‌کند و ملحق می‌شود به سپاه عقل. سرداران و رزمندگان سپاه عقل هم ایمان، یقین، تسلیم، رضا، اخلاص، تقوا و فضائل اخلاقی است. زیارت یک تغییر اردوگاه این‌چنینی است. این نکته را در خیمه‌گاه برای عزیزان گفتم که ما الآن به خیمه‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام ملحق شده‌ایم. می‌دانید که شب عاشورا ۳۵ نفر از لشکریان عمرسعد، جدا شدند و به سپاه اباعبدالله‌الحسین علیه السلام ملحق شدند و فردای آن روز هم به شهادت رسیدند و به آن مرتبه‌ی عظیم دست پیدا کردند. خوب این نماد بیرونی است؛ یک نماد درونی هم دارد؛ یعنی امام حسین علیه السلام در درون ما همان حقیقت عقل است و عمرسعد همان حقیقت جهل. این رویارویی در کربلای زمین و ارض وجود ما و عاشورای درون ما، بین جنود عقل و جهل برقرار است. حالا اگر کسی از جنود جهل جدا شود و به جنود عقل ملحق شود، در واقع همان اتفاق افتاده است؛ اینکه «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ» حقیقتش همین است. گفتم، ببینید ما تا دیروز در دنیا غرق بودیم؛ الان آمدیم به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدیم؛ از لشکر عمرسعد درونمان جدا شدیم و به لشکر امام حسین علیه السلام باطنمان ملحق شدیم و ان‌شاءالله طوری باشد که دوباره پشیمان نشویم و برنگردیم. یعنی این حرکت ظاهری که به صورت زیارت مقرر و وضع شده، آن حقیقت باطنی را می‌رساند؛ اینکه انسان از خانه و زندگی و شغل و عنوان و همه‌چیز خودش می‌برد و به مزور ملحق می‌شود، در واقع همان جدا شدن از آن ویژگی‌ها و خصلت‌های منفی است؛ از آن دنیاطلبی‌ها و هواپرستی‌ها و خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها و رذائل، و ملحق شدن به لشکر فضائل.

بنابراین زیارت، یک نوع تغییر اردوگاه است. یعنی فرد قطع رابطه می‌کند؛ مثل حربن‌یزیدریاحی علیه السلام دیدید که چطور بُرید؛ از همه‌ی مقاماتش، فرماندهیش، عنوانش، سلامتش و جانش... از همه چیز بُرید

و آمد به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شد. زیارت یک چنین حقیقتی است. ان شاء الله انسان در زیارت این گونه قصد کند؛ چون می رود که به لشکر و سپاه مزور ملحق شود. اینکه «**كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ**» حالا در صحنه‌ی عاشورای درون و کربلای درون، این حقیقت کاملاً مشهود است. ما حرکت بیرونی را انجام می دهیم؛ بلند می شویم، از خانه و زندگی خود جدا می شویم و به سمت مزور حرکت می کنیم تا آن حرکت باطنی را به یاد آوریم که باید از جهل، از نفس، از دنیاطلبی و رذائل کوچ کنیم و به زیارت حقیقت ولایت که در باطن ماست، برویم و حقیقت ولایت در باطن ما، همان حقیقت عقل یا دل است؛ به هر بیانی که بگوییم فرقی نمی کند.

پس نکته‌ی اول این است که یادمان باشد زیارت یعنی چه؛ زیارت یعنی تغییر اردوگاه؛ جدا شدن از لشکریان جهل و ملحق شدن به لشکریان عقل؛ جدا شدن از لشکریان عمرسعد درونی و ملحق شدن به لشکریان امام حسین علیه السلام درونی مان.

اما نکته‌ی دومی که در خیمه‌گاه به دوستان اشاره کردم؛ حقیقتش آنجا داخل خیمه‌گاه حال خاصی بود؛ ان شاء الله نصیب دوستانی که هنوز مشرف نشده‌اند بشود؛ و دوستانی هم که مشرف شده‌اند؛ مکرر نصیبشان شود. داخل خیمه‌گاه، اول خیمه‌ی حضرت عباس علیه السلام است که محافظ همه‌ی خیمه‌ها بودند و پشت سرشان خیمه‌های دیگر است. در قعر خیمه‌ها خیمه‌ی دیگری است متعلق به حضرت اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت ایشان و داخل آن محراب‌هایی هست؛ محراب امام حسین علیه السلام و مقامی منسوب به حضرت زینب علیه السلام و محراب امام سجّاد علیه السلام که در عمیق‌ترین نقطه قرار دارد. من دیدم بالای سر محراب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با نقره نوشته‌اند: «**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**»^۱ تا این را دیدم دلم شکست! گفتم: خدایا! ما آمدیم؛ اما تو می گویی تنها از متّقین قبول می کنی! ما که متّقین نیستیم؛ ما چه خاکی بر سرمان کنیم؟ تو می گویی در این جبهه فقط متّقین را قبول می کنی؛ ما آلوده‌ایم؛ گناهکاریم؛ سیاه‌روئیم؛ ما چه بکنیم؟! این آیه چه می گوید به ما؟ یعنی دست رد می زند به

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

سینه‌ی ما؟ بلافاصله خدا عنایت کرد همانجا ورق برگشت. دیدم نه! دیدم خدای متعال امام حسین علیه السلام را خلق کرده برای بی تقواها! رحمت واسعه‌ی الهی است! آن عظمت الوهیت است! فرمود: **«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ»**!! اما امام حسین علیه السلام رحمت الله الواسعه است!

اولاً در **«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ»** یکی از معانی تَقَبَّلُ در این صیغه (تَفَعَّلَ)، یعنی کاری با زحمت و دشواری انجام شدن؛ یعنی خدا با زور و ضرب هم که شده، متقین را قبول می‌کند؛ از متقین می‌پذیرد. اما من دیدم نه! در ماجرای امام حسین علیه السلام اصلاً قضیه چیز دیگری است. آنجا بحث تقبل نیست که به هر زوری شده بالاخره طرف را قبول کنند؛ نه! آنجا بحث قبول است! آنجا اصلاً بحث متقین نیست. **«سَفِينَةٌ**

الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ» کشتی امام حسین علیه السلام آنقدر وسیع است که هیچ‌کسی را رد نمی‌کنند. با یک عنایت، با یک توجه، با یک نگاه! خدا می‌داند چه‌ها می‌کند امام حسین علیه السلام! دیدید وهب نصرانی رضی الله عنه را! یک جوان مسیحی که همراه تازه عروسش آمده بود تفریح! دیدید یک تیر نگاه اباعبدالله علیه السلام وهب را چه کرد! وهبی که من نمی‌دانم در عمرش اصلاً فرصت کرد دو رکعت نماز بخواند یا نه؟! حالا رسید به جایی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌ایستند و می‌فرمایند: **«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي»**^۲ زهیر عثمانی! زهیری که سالیان سال زیر پرچم خون‌خواهی عثمان سینه زده بود! با امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیه السلام مقابله کرده بود؛ ده سال هم مقابل امام حسین علیه السلام ایستاده بود؛ زهیر عثمانی مذهب را با یک اشاره! یک پیک فرستاد اباعبدالله سراغش؛ یادتان است دیگر، اول زهیر بی‌اعتنایی کرد و نرفت. بعد همسرش گفت: خجالت نمی‌کشی! پسر پیغمبر خدا تو را خواسته! برو ببین چه کارت دارد! و بعد آمد چند لحظه‌ای با امام حسین علیه السلام دیدار کرد؛ برگشت و گفت: من آن زهیر قبلی نیستم؛ من دیگر حسینی شدم! از همسرش خداحافظی کرد و همه‌ی دارایی‌هایش را هم به او بخشید و برگشت به جبهه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام. ببینید! وهب نصرانی! زهیر عثمانی! حرّ یزیدی!! حرّی که سرلشکر سپاه یزید

۲. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۹۴ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

است! سرلشکر سپاه ابن‌مرجانه است! حرّی که آمد و راه را بر روی اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت و اصحابش بست. چه کار کرد امام حسین؟!

دیدم نه! اینجا ماجرای «**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**» باطل شد. خوشحال شدم. گفتم: امام حسین! الحمدلله که خدا تو را برای ما قرار داد. امام حسین علیه السلام آغوشش باز است، برای اینکه بی هیچ منت و زحمتی، با یک تیر نگاه، دل‌ها را صید کند و به خدای متعال ملحق کند؛ این است که خوشحال شدم. اما نکته‌ی دیگری که باز در این سفر اشاره کردم و بعد در اتوبوس برای تمام دوستان بازگو کردم؛ یادم هست در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام، تعدادی از دوستان وقتی داخل حرم می‌رفتند، از من پرسیدند: از حضرت چه بخواهیم؟ نکته‌ای را به آنها گفتم که شب قدر هم اشاره کرده‌ام؛ اینکه عبد در تشرّف به محضر مولا، در پی کسب تکلیف است؛ در پی تعیین تکلیف نیست. در پی دستور گرفتن است؛ در پی دستور دادن نیست که ما برویم به امام بگوییم: امام! این کار را بکن؛ این را به ما بده. ما نمی‌رویم تعیین تکلیف کنیم. عبد به محضر مولایش می‌رود تا سؤال کند، تکلیف من چیست؛ من چه کار بکنم؟ می‌رود دستور بگیرد که چه بکند؛ نمی‌رود به مولای خود دستور بدهد که شما چه بکن. نمی‌رود برای مولایش تعیین تکلیف کند! بنابراین گفتم، چه می‌خواهید بگویید به امیرالمؤمنین؟! می‌خواهید بروید چه بگویید؟!

زائر اهل دل، اهل معرفت، از مزور می‌پرسد، من چگونه باشم و چه کار کنم؛ نه اینکه به مزور بگویید، شما چگونه باش و چه بکن. می‌پرسد، من چطور باشم. کسب تکلیف می‌کند؛ من چه بکنم و از خود مزور مدد می‌طلبد تا او را یاری کند تا آن‌طور که مزور دوست دارد و می‌پسندد، باشد و عمل کند؛ نه اینکه به مزور بگویید شما چطور باش و چه کار بکن؛ بعد هم بخواهد با اصرار و فشار و به هر زوری شده مزور را تسلیم سلیقه و پسند خودش کند. به هر زوری شده امیرالمؤمنین علیه السلام را وادار کنیم، طوری که باب دل ماست، رفتار کند. نه! زائر اهل معرفت این‌گونه نیست. در متون زیارت‌نامه‌های مأثور هم اگر نگاه کنید، واقعه همین است؛ یعنی شما آنجا می‌روید تا آن‌گونه که مزور دوست دارد، بشوید. در زیارت امین‌الله یادتان هست؟ بعد از سلام مختصری که خدمت امام می‌دهیم که اصل

زیارت در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده ولی به عنوان زیارت جامعه هم نقل شده است، بعد از آن سلامی که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام یا هر کدام از امامان دیگر می‌دهیم، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ، وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ ، فَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَ أَلَزَمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ» یک سلام! بعد از آن چه می‌کنیم؟ می‌گوییم خدایا! مرا کاری کن که باب طبع این امام شوم. «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ» خدایا! نفس مرا نفس مطمئنه قرار بده. به امام نمی‌گویید: این طور باش. می‌گویید: من این طور بشوم: «رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ، مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ، مُحِبَّةً لِمَصْفُورَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَخْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ، صَابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلَائِكَ ، شَاكِرَةً لِمَوَاضِلِ نِعْمَاتِكَ، ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ آيَاتِكَ، مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ، مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ»^۳ ببینید! رفتید بگویید من چطور باشم؟ به امام نمی‌گویید شما چطور باش! این یک نکته؛ اما نکته‌ی دیگر این است که حالا چه بخواهیم؟ یعنی برویم چه بگیریم؟ به آن دوستان هم عرض کردم، عبد هنگام تشرّف به محضر مولا آنچه را که دارد، می‌برد پیشکش کند و به پای امام بریزد؛ نه اینکه برود آنچه را ندارد مطالبه کند.

فرق زیادی است! یک وقت ما می‌رویم مطالبه کنیم چیزهایی را که نداریم؛ یک وقت می‌رویم تحویل بدهیم، تقدیم کنیم، بریزیم به پای امام و فدا کنیم هر چه را که داریم! خیلی فرق است. لشکریان امام حسین علیه السلام چه آنهایی که از اوّل همراه امام از مدینه حرکت کردند و چه آنهایی که تا شب آخر بالاخره به امام حسین علیه السلام ملحق شدند، آمدند خدمت امام حسین علیه السلام برای چه؟ برای اینکه هر چه دارند بریزند به پای امام حسین علیه السلام، جانشان را، مالشان را، خاندان و آبرویشان را؛ هر چه دارند بریزند به پای امام حسین علیه السلام؛ نرفتند از امام حسین علیه السلام چیزی بگیرند. بارها امام حسین علیه السلام در این مسیر

۳. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۶۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت مطلقه‌ی

امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت دوم (امین‌الله).

فرمودند: هرکس به طمع غنیمت جنگی و موقعیت‌های اجتماعی بعد از پیروزی و امثال اینها آمده، برگردد. برگردد! این سفر، سفر غنیمت گرفتن نیست. لذا کسانی که یاران اباعبدالله علیه السلام هستند آمدند تا هرچه دارند بریزند به پای امام حسین علیه السلام! هر چه دارند! زن و فرزندشان را، خودشان را، جانشان را، سلامتشان را، همه را بریزند به پای امام حسین علیه السلام. پس عبد هنگام تشرّف به محضر مولا، آنچه را دارد، پیشکش می‌کند؛ نه آنچه را ندارد مطالبه! زائر نیامده از مزور چیزی بگیرد؛ آمده خودش را و همه‌ی آنچه را که دارد به پای مزور بریزد و فدا کند و تقدیم کند؛ نه اینکه مصرّانه از مزور چیزی بخواهد؛ نه! ملتسمانه از مزور می‌خواهد تا این جان و مالی را که خود مزور به او داده، از او بپذیرد. این پیشکشی را که آورده بپذیرد و بالاتر از جان و مال، خودش را، نفسش را بپذیرد؛ مقبول واقع شود؛ قبول کنند!

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تقدیم او کنم
می‌روی زیارت تا این جان عاریت را تقدیم مزور کنی؛ نمی‌روی چیزی بگیری. ان‌شاءالله این‌گونه برویم. برویم خودمان را تحویل دهیم؛ بگوییم: آمدیم خودمان را تحویل دهیم؛ آمدیم همه‌ی هستی‌مان را بریزیم به پای شما یا امیرالمؤمنین! یا اباعبدالله! یا...

نکته‌ی دیگری که به دوستان یادآور شدم، این بود که، نهایت آرزوی زائر اهل معرفت، رسیدن به مقام جمع و نجات از تفرقه است. شما در زیارت‌ها هم می‌بینید؛ می‌خواهیم که: «أَنْ يَجْمَعَنَا وَ إِيَّاكُمْ»^۴ خداوند ما و شما را جمع کند؛ یا در زیارت امین‌الله: «وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي» این، مقام جمع است. زائر ملتسمانه می‌خواهد که در همه‌ی مراتب وجودیش با مزور به وحدت برسد. وجودش از این تفرّق و پراکندگی رها شود. همش، همّ واحد شود. همه‌ی وجودش متمرکز شود. عقیده و ایمانش، رفتار و گفتارش، اندیشه و احساسش، آرمان و آرزویش، فهم و تشخیصش، سلیقه و پسندش، خلق و خو و

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۶ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت معصومه علیه السلام در قم.

روحیاتش، همه با مزور یکی شود؛ از دوگانگی رها و به یگانگی نائل شود. این اوج خواسته‌ی زائر اهل معرفت است: «أَنْ يَجْمَعَنَا وَ إِيَّاكُمْ»؛ «وَ اجْمَع بَيْنِي وَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي».

ان شاء الله در زیارت‌ها این‌گونه باشیم. بخواهیم مایی که هر بخش وجودمان به جایی وصل است، وابسته است، از همه‌ی این وابستگی‌ها و تعلقات رها شویم و با همه‌ی وجود یک‌جا بیاییم و ملحق شویم به امام علیه السلام؛ ملحق شویم به حقیقت ولایت. البته در سطح عموم مردم، این حرف‌ها حرف‌های غریبه‌ای است. اصلاً به زیارت می‌روند تا حاجت بگیرند؛ می‌روند که به امام بگویند چه کار بکن. غالباً این طوری است؛ ذاکرها، منبری‌ها و حتی بعضی علما هم این‌گونه حرف می‌زنند. در واقع از آن طرف حرف می‌زنند! ولی ان شاء الله خداوند عنایت کند به این معرفت برسیم که آنچه ائمه علیهم السلام کرده‌اند، تمام‌عیار است؛ ناقصی‌ها از طرف ماست. جا ندارد که ما به اولیایمان بگوییم چگونه باشید؛ چه بکنید؛ چه به ما بدهید. آنها بهترین‌ها را عمل کردند. ما باید این طرف را درست کنیم؛ برویم بگوییم به ما توفیق بدهید؛ دست ما را بگیرید. ما زورمان به نفسمان نمی‌رسد؛ زورمان به شیطان، دنیا و هوی نمی‌رسد. یا امیرالمؤمنین! دست ما را بگیر! با آن تیغ ذوالفقار بر نفس اماره‌ی ما بزن؛ دیگر از پا درآمده‌ایم؛ زورمان نمی‌رسد.

وارهان ما را از این نفس پلید کارش تا استخوان ما رسید
این چنین قفل‌گران را ای ودود که تواند جز که لطف تو گشود؟

از امیرالمؤمنین علیه السلام بخواهیم با تیغ ذوالفقارش بزند و این نفس اماره را در درونمان از پا دریاورد. اینها را بخواهیم! و اگر کمتر خواستیم، کوچکتر خواستیم، زیارتمان کم‌بهره‌تر بوده است؛ آنها دست ردّ به سینه‌ی هیچ‌کس نمی‌زنند؛ همین خواسته‌های ظاهری را هم به افراد می‌دهند؛ منتهی زائر، کم، بهره برده است. مثل بچه‌ی کوچکی که از پدر بسیار ثروتمندش مثلاً مبلغ کمی پول می‌خواهد. حالا پدر هم می‌گوید در سطح فهم این بچه است دیگر! پول را به او می‌دهد؛ دریغ نمی‌کند؛ اما این بچه ضرر کرد! کم خواست! ان شاء الله خداوند به ما توفیق دهد که هم‌تمان بلند شود.

همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

همت هم میوهی معرفت است؛ تا فهم بزرگ نشود، همت‌ها هم بلند نمی‌شود. ان‌شاءالله معرفت و همت بلندی پیدا کنیم و در زیارت‌ها به دنبال اصل زیارت باشیم. واقعاً با همه‌ی وجود، دل‌مان برای امامان تنگ شده باشد و برویم امامان را ببینیم؛ نه اینکه از اینجا برنامه‌ریزی کنیم که برویم آنجا چه چیزی بگیریم. نه! برویم امامان را ببینیم؛ دل‌مان تنگ شده! دوستش داریم! حقیقت هستی ماست و جداییم از او! گفت:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ